

آتلانتیک‌گرایی بدون ناتو

نویسنده: Christopher Layne

بدون تردید پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) دستخوش بی نظمی است و اکنون مهمترین مسأله‌ای که در رابطه با این ناسامانی در پیش رو است، ارزیابی مشکلات این سازمان و تعیین اقداماتی است که می‌توان برای رفع آن‌ها انجام داد.

بعضی از آتلانتیک‌گرایان آمریکائی مشکلات این اتحادیه را ادواری می‌دانند و معتقدند که می‌توان بدون اعمال تغییرات اساسی در سازمان، آن را انسجام بخشید. با این حال شمار زیادی از ناظران داخلی و خارجی، از جمله هنری کیسینجر وزیر امور خارجه پیشین، زبگینو برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی، سام نان رئیس کمیته نیروهای مسلح آمریکا و همچنین گاری هارت سناتور سابق ایالت کلرادو معتقدند که مشکلات ناتو جنبه ساختاری دارد و بقای این اتحادیه مستلزم تجدید سازمان و ایجاد تغییرات بنیادی در آن است. ادعای اصلاح طلبان مبنی بر این که اگر در مناسبات بین اعضاء نظام نوینی برقرار نشود، این اتحادیه ممکن است در میان مناقشات تلخ بین اعضاء سقوط کند، صحیح می‌نماید ولی پیشنهادهای آنان نیز تهدیدهای علیه همبستگی ناتو را مرتفع نمی‌سازد. اصلاح طلبان از تغییر سخن می‌گویند اما نظرات آنها وضعیت فعلی آتلانتیک را دست نخورده باقی می‌گذارد.

برخورد متهورانه تر با وضعیت آمریکا در ارتباط با اروپا نوید بخش است: اعاده استقلال اروپای غربی و بنا کردن قاره‌ای نیرومند که بتواند با شوروی درباره سیستم امنیتی پس از یالنا مذاکره کند.

در باره سیستم امنیتی پس از یالنا مذاکره کند. ایالات متحد آمریکا می‌تواند با ابراز شجاعت روند امور را در اروپا به نفع خود تغییر دهد و به عنوان قهرمان «ناسیونالیسم اروپائی» و تجدید وحدت اروپا جایگاه معنوی رفیعی را اشغال کند.

موانع احساسی بزرگی نیز ایجاد تحول واقعی در روابط بین آمریکا و اروپای غربی را دچار مشکل می‌کند، ولی همانگونه که ادوارد وزگولیک در تحقیق خود تحت عنوان «موازنه قدرت کلاسیک در اروپا» (۱۹۵۵) اشاره کرده است از دیدگاه تاریخ، تحول و تغییر امری محقق است. معذالک واشنگتن حفظ سیستم جهانی پس از جنگ را فی نفسه به عنوان یک هدف تلقی می‌کند. باید از آمریکائیان پرسید که آیا اوضاع پس از جنگ هنوز مقاصد مورد نظر آنها را تامین می‌کند و آیا این مقاصد از طریق سازمانی نوین بهتر تحقق نخواهند یافت.

بهر حال تقریباً دو دهه قبل، هنری کیسینجر که در آن هنگام به کارهای علمی اشتغال داشت هشدار داد، تلقی ناتو بعنوان ساختار طبیعی ارتباطات آتلانتیک و این پندار که در پیش گرفتن یک سیاست صحیح وضع این اتحادیه را بهبود می‌بخشد، پنداری نادرست است. سیستم پس از جنگ آتلانتیک نه مرحله نهائی در تکامل سیاسی اروپا است و نه فصل غائی در روابط بین آمریکا و اروپای غربی می‌باشد.

قرارداد «یالنا» مورخ ۱۹۴۵ که شکل سیاسی اروپای پس از جنگ را ترسیم کرد، تقریباً بیش از صلح ۴۰ ساله ناشی از کنگره وین دوام آورده است. ضمناً این دوره کم و بیش برابر با صلحی است که از پایان جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۱ تا وقوع جنگ اول جهانی برقرار بود.

به این ترتیب جای تعجب نیست که نسل‌های بعدی در دو سوی اقیانوس اطلس در برابر موانعی که سیستم متحجر پس از جنگ بر آنها تحمیل کرده است، ناشکیبائی فزاینده‌ای از خود نشان می‌دهند. برداشت‌های جهانی که از سال ۱۹۴۵ به بعد، به سیاست خارجی آمریکا جهت داده در دست بررس، مجدد می‌باشد، و برای تخصیص مجدد هزینه‌های ناتو و مخاطرات نظامی آن فشارهایی اعمال می‌شود. در اروپا تمایلی به تغییر با طرح مجدد «مسئله آلمان» (تجدید وحدت نهائی آلمان غربی و شرقی)، ناآرامی‌های روزافزون در اروپای شرقی، زمزمه‌های مربوط به «اروپای مرکزی» - عقیده‌ای که براساس آن دولتهای

منبع: Foreign Policy Number 67, Summer 1987.

اروپای مرکزی در دو سوی رودالب از لحاظ تاریخی، فرهنگی و سرنوشت یکدیگر همبسته بوده و باید برای تجدید وحدت اروپا این نظریه بر مبنای بلوک غالب شود - مشهود است. به علاوه کشورهای اروپای غربی از روند زیر دست گونه خود در اتحادیه آتلانتیک خسته شده و مایلند نقش مستقلی ایفا کنند.

اتکای بی مورد و خفت بار اروپای غربی به آمریکا در آشفتگی‌های در روابط بین کشورهای منطقه آتلانتیک ریشه دارد. اتحادی که مبتنی بر تفوق آمریکا و زیردستی اروپای غربی باشد، در برابر رنجش‌ها و کنوینت بین آمریکائیان و اروپائیان ذاتاً آسیب پذیر است. جدا از اقداماتی که است در جهت جلوگیری از این تباهی به عمل آید، صاحبان عقاید سیاسی اجتماعی یک طرفه در هر دو سوی اقیانوس آتلانتیک ممکنست نیروی سیاسی و احساسی را به حرکت در آورند که به جدائی تلخ و زنده اروپای غربی منجر شود و اتحادیه و جامعه آتلانتیک را هم متلاشی سازد. جامعه و اتحادیه نفساً متفاوت هستند. جامعه مبین دوستی و علاقت تاریخی سیاسی و فرهنگی است که آمریکا و اروپای غربی را با یکدیگر متحد می‌کند و حال آنکه اتحادیه مبتنی بر منافع متقابل است نه دوستی.

هدف‌های سیاست آمریکا در اروپا از پایان جنگ دوم تاکنون تغییر نکرده است: این هدفها حفظ صلح، برقراری امنیت و استقلال اروپا و پیوندهائی است که جامعه آتلانتیک بر آنها بنا شده است.

اما منافع اروپای غربی با منافع آمریکا تفاوت زیادی دارد. اروپائی واشنگتن با توجه به واقعیات نوین باید مورد جرح و تعدیل قرار گیرد. به عبارت دیگر آتلانتیک گرایی نباید کنار گذارده شود بلکه باید در تعریف تجدید نظر شود. روابط کشورهای آتلانتیک فقط در صورتی از ثبات برخوردار خواهد شد که نقش آمریکا و اروپای غربی از لحاظ سیاسی و نظامی برابر باشد اما ناتو تاکنون قیومیت آمریکا را بر اروپای غربی تداوم بخشید انگیزه‌های اروپا را برای خود کفا شدن از لحاظ استراتژیکی خنثی کرده است. کسانی که از اصلاحات در ناتو حمایت می‌کنند محققاً طبیعت مشکلات این اتحادیه را دریافته‌اند. اولاً آمریکا و اروپای غربی در باره هدفهای اتحادیه در زمینه سیاست شرق - غرب و جهان سوم توافق ندارند.

ثانیاً در داخل اتحادیه آمریکا بسیار نیرومند و اروپا بسیار ضعیف است. ثالثاً قصور ناتو در جهت ایجاد یک جایگزین معتبر برای استراتژی بازپارو اتحادیه را در سطح پائینی قرار خواهد داد. اصلاح طلبان ناتو در تجویز اتحادیه را که تشخیص داده‌اند یعنی «اروپائی کردن» در مسیر صحیح قرار دارند. کیسینجر، برژینسکی، نان و هارت همگی بر این باورند که اروپای غربی باید مسئولیت اصلی دفاع زمینی در این قاره را با سلاح‌های متعارف به عهده بگیرد. کیسینجر علاوه توصیه کرده است که یک نفر اروپائی نیز باید به عنوان فرماندهی عالی ناتو منصوب شود. با وجود اینکه برژینسکی، کیسینجر و عقب نشینی بخشی از نیروهای آمریکا از اروپای غربی را مورد پشتیبانی داده‌اند، ولی هیچکدامشان برداشتن چتر اتمی حمایتی آمریکا از اروپای غربی را پیشنهاد نکرده و حتی تلویحاً نیز به آن اشاره‌ای ننموده‌اند. اصلاح طلبان محققاً یک موافقت نامه احتمالی را در مورد نیروهای هسته‌ای میان اروپای غربی مورد توجه قرار نخواهند داد. مفاهیم مربوط به ایجاد تحول و اصلاحی در ناتو دستخوش تناقض و ناهماهنگی است. تا زمانی که اروپای معتقد باشند که ایالات متحده آمریکا خود را ملزم به دفاع از آنها می‌داند تهدیدات مربوط به خروج نیروهای آمریکائی موجب خشم آنها خواهد شد، اما نقش دفاعی اتحادیه تغییر مهمی داده نخواهد شد. اگر وضعیت اتمی ناتو

ملی پایین نگران کننده باشد، اصلاح طلبان ناتو منطقاً باید خواستار افزایش بودی آمریکا در اروپای غربی باشد نه کاهش آن. به علاوه نگهداری بودی آمریکا در اروپا ارزان تر از استقرار آنها در آمریکا و کسب توانی های لازم برای حمل و نقل آنها از طریق دریا و هوا جهت اعزام این بودی به اروپا در مواقع بحرانی است.

نهان وضعیت مالی آمریکا با این قبیل اصلاحات بهبودی نخواهد یافت بلکه واحدهائی که به آمریکا عودت داده شده اند منحل شوند. فهم تر آنکه اصلاح طلبان از ارائه برنامه ای واقع بینانه برای ایجاد سازگاری بین منافع دولت آمریکا و اروپا، پیش از آنکه بر خوردهای فیما بین اتحادیه را از میان به رسمیت بکنند غفلت نموده اند. اصلاح طلبان ناتو این نکته را در نیافته اند که نقش آمریکا به عنوان تضمین کننده نهائی امنیت اروپا به خودی خود مانع از روی آوردن به دفاع از این قاره است. تعهد آمریکا در قبال اروپای غربی به اروپایان اجازه می دهد که مسئولیت پرداخت هزینه های دفاعی را به عهده دشمن بگذارند. زیرا دولتهای اروپای غربی به اشتباه بر این اعتقادند که امنیت منطقه آنها حداقل برای آمریکا به همان اندازه مهم است که برای خود آنها است. آنها تقریباً چهار دهه را با این اطمینان که آمریکا، صرف نظر از هر زمانی که بعمل آورند، از آنها دفاع خواهد کرد، به آسودگی گذرانده اند.

تکی ناتو به سلاح های بازدارنده اتمی که توسط آمریکا تأمین شده، اروپای غربی را تشویق کرده است که تهدیدهای استراتژیکی را متوجه آمریکا کند و از قبل هزینه های دفاعی از طریق کاربرد سلاح های متعارف نیز اجتناب کند.

پی بردن به تهدید شوروی

جهان و به ویژه تهدید شوروی، از هر سوی اقیانوس اطلس متفاوت به نظر می رسد. حتی آمریکائیان که دکترین مبنی بر مداخله جوشی وسیع جهانی را برپا دارند می دانند که به عنوان یک ابر قدرت، ایالات متحده آمریکا برای منافع است که در ماوراء منطقه اتلانتیک گسترده است. واشنگتن ناتو را ابزار ژئوپلیتیکی برای محدود کردن نفوذ شوروی تلقی می کند و انتظار دارد که اروپائیان در خارج از محدوده مجاور اتلانتیک نیز با این کشور همکاری

و اشتگن نمی تواند از عطف توجه زیاد به پی آمدهای گسترده قدرت ملی شوروی اجتناب ورزد. در همان حال که اکثریت دست اندرکاران سیاست خارجی آمریکا موافق با سیاست دوگانه همکاری و مقابله در برابر شوروی هستند، آمریکائیان در موضوع محتوای ایدئولوژیکی رقابت ابر قدرت ها بسیار حساسند. اروپای غربی نیز منافع سیاسی و استراتژیکی خود را با توجه به شرایط منطقه ای و نه جهانی، تعیین می کند. اروپای غربی اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان قدرتی بزرگ و سنتی تلقی می کند که رو به زوال

است، لذا اروپائیان در نگرانی های آمریکا در زمینه هدف های امپریالیستی و ایدئولوژیکی شوروی سهیم نیستند. برعکس دولتهای اروپای غربی از آن نگرانند که یک آمریکای جنگ طلب، شوروی را که ضرورتاً در موضع دفاعی قرار دارد تحریک به در پیش گرفتن سیاست بی باکانه و خطرناک کند. اعضای اروپائی ناتو در عین آنکه تا حدودی از قدرت نظامی شوروی در اروپا بیگناک هستند، او را همسایه مزاحمی تلقی می کنند که با آن ها در منافع مهمی سهیم است. هم ترس از جنگ و هم منافع ناشی از همکاری، اروپای غربی را بر آن می دارد که در برابر مسکو از سیاست های سازش طلبانه تبعیت کند.

به این ترتیب وجود اختلاف و شکاف بین کشورهای عضو ناتو پیرامون مسائل مربوط به خارج از منطقه محققاً عمیق تر خواهد شد. واشنگتن از اروپای غربی انتظار دارد که اولویت و اهمیت علائق آمریکا را در نیم کره غربی درک کند. حکومت های دموکرات و جمهوری خواه آمریکا هر دو اعلام داشته اند که مسئولیت های ناتو برای دفاع از منافع اتحادیه در جهان سوم به ویژه در خلیج فارس که اروپای غربی برای تأمین قسمت اعظم نفت مورد نیاز خود به آن متکی است گسترش می یابد. اما انتظارات آمریکائیان برای برخورداری از پشتیبانی اروپای غربی در یک چنین محدوده ای با پاس مواجه خواهد شد. حمله هوایی آمریکا به لیبی در آوریل ۱۹۸۶ فقط مزید آن بود که اروپای غربی به آمریکا اجازه نخواهد داد که از تسهیلات ناتو استفاده کند و یا برای قدرت نمایی به کشورهای جهان سوم از قلمرو کشورهای اروپائی عبور کند.

از لحاظ احساسی اروپای غربی به سبب از دست دادن مقام رهبری جهان رنجیده خاطر است. اروپائیان از آن وحشت دارند که آمریکای روبه صعود قادر به ایفای مسئولیت های جهانی خود به نحوی عاقلانه نباشد و بیم دارند که نقش فعال آمریکا در جهان سوم به درگیری هایی منجر شود که سیاست تشنج زدانی «دانت» را سرد کند و اروپای غربی را در جنگ هایی که از جهان سوم نشأت می گیرد گرفتار سازد. اروپای غربی همچنین به هر یک از سیاست های آمریکا که توجه این کشور را از اتحادیه به سایر مناطق معطوف دارد مظنون است و در برابر آن واکنش نشان می دهد.

روابط بین شرق و غرب و کنترل تسلیحات نیز نمایانگر برداشت های فلسفی متضاد بین طرفین است. آمریکائیان در مورد سلاح های استراتژیکی نگرانی هایی دارند و کنترل تسلیحات را از ملحقات امنیت ملی خود تلقی می کنند. ایالات متحده آمریکا از تجربیات تلخ خود پند گرفته است که موافقت نامه های کنترل تسلیحات فقط در صورتی مفید است که برقراری ثبات را در هنگام بحران ها افزایش داده و در آنها پیش بینی های کافی از جهت انجام بازرسی های مقرر و رعایت ضوابط شده باشد.

اما دول اروپای غربی بیشتر به آثار سمبولیک کنترل تسلیحات علاقه دارند، زیرا آنرا فشارسنجی در روابط بین غرب و شرق تلقی می کنند. برای آنها کنترل تسلیحات مترادف با صلح و اطمینان بخشیدن به مردم اروپا است که

پرتال جامع علوم انسانی و تحقیقات علمی



یک جنگ اتمی هرگز هرگز اتفاق نخواهد افتاد. آنها همچنین کنترل تسلیحات را شرطی لازم برای کاهش تشنج‌های سیاسی در اروپا قلمداد می‌کنند. برخلاف ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی بخصوص آلمان غربی از برقراری «تاتان» منافع اقتصادی قابل ملاحظه‌ای تحصیل کرده است. آلمان غربی همچنین تحکیم و تقویت همکاری در روابط بین شرق و غرب را برای تحقق آرمان‌های ملی بلندمدت خود حیاتی می‌داند. به این ترتیب برای اروپای غربی ثبات سیاسی در روابط شرق و غرب بر مسئله اعتبار «نیروی بازدارنده غربی» برتری دارد.

فهم این امر مشکل است که چگونه یک «اقدام سیاستمداران» که کیسینجر در سال ۱۹۸۴ در مجله تایم خواستار اجرای آن شد بتواند به اتحادیه‌ای که اعضای آن در منافع و برداشتهای خود از موضوعات بنیانی با یکدیگر اختلاف نظر دارند وحدت بخشند. بهمان اندازه درک این مسئله نیز مشکل است که چرا اصلاح طلبان ناتو بر این باورند که اروپای غربی را می‌توان قانع کرد تا کمک نظامی خود را به اتحادیه افزایش دهد. برعکس مخارج نظامی اروپای غربی در سال‌های آینده با عکس‌العملی که دولتها در قبال فشارهای اقتصادی از خود نشان خواهند داد احتمالاً براساس هزینه‌های واقعی کاهش نیز خواهد یافت.

مخالفت اروپای غربی با تقبل سهم بیشتری از هزینه‌های اتحادیه دلیل عاقلانه‌تری را که چرا دول مزبور از اقدامات بیشتر برای دفاع بوسیله سلاح‌های متعارف خودداری می‌ورزند از نظر دور می‌دارد: دولتهای اروپای غربی و برگزیدگان سیاست خارجی این کشورها یک استراتژی بازدارنده را با وضعیت اتمی پائین‌تر بر وضعی معتبر که مبتنی بر دفاع با سلاح‌های متعارف باشد مرجع می‌دانند. همانطور که هلموت کهل صدراعظم آلمان غربی می‌گوید آنها از این بیم دارند که بعد از ملاقات بین ریگان و گورباچف در ریکیاویک (ایسلند) برداشتن چتر اتمی آمریکا از اروپا جنگ با سلاح‌های متعارف را در این قاره محتمل الوقوع کند. قرار داشتن آلمان غربی در خط مقدم جبهه، هر جنگ اروپائی را اعم از متعارف یا اتمی برای این کشور فاجعه‌آمیز خواهد ساخت. به این ترتیب عجیب نیست که نگرانی فوق‌العاده بین آن است که بتواند از طریق یک استراتژی ناتو که استفاده آمریکا را از اسلحه اتمی در مقابل حمله بلوک شرق بخودی خود تجویز می‌کند، از درگیر شدن در جنگ اجتناب کند. بن اینطور استدلال می‌کند که مرتبط شدن نیروهای اتمی استراتژیک آمریکا به دفاع از اروپا، سرنوشت آمریکا را با اروپا پیوند می‌زند. به این ترتیب به مسکو فهمانده می‌شود که حتی یک حمله با سلاح‌های متعارف نیز ممکنست آتش یک جنگ همه‌جانبه را مشتعل سازد. ادعا می‌شود که با توسل به این طریق می‌توان از وقوع جنگ در اروپا جلوگیری کرد.

امروزه تعهد اتمی آمریکا در برابر اروپا بستگی به قابل باور بودن تهدیدی دارد که تحمل آن برای تصمیم‌گیرندگان منطقی آمریکا امکان‌پذیر نباشد. با وجود رجزخوانی‌هایی که در ناتو صورت می‌گیرد سرزمین آمریکا و اروپای غربی از لحاظ استراتژیکی یکسان نیستند.

به محض آنکه اتحاد جماهیر شوروی از لحاظ سلاح‌های استراتژیک اتمی با ایالات متحده آمریکا هم سطح شد، آمریکا شهرهای خود را به خاطر دفاع از اروپا در معرض انهدام اتمی قرار نخواهد داد و ساختار نظامی ناتو برای تضمین این امر طرح ریزی شده است که آمریکا در قبال حوادثی واکنش نشان دهد که در موارد مزبور آگاهانه عمل نخواهد کرد. تعداد روزافزونی از ناظران به این نتیجه رسیده‌اند که وجود «نیروی بازدارنده وسیع» دیگر قابل دوام نیست زیرا از دیدگاه واشنگتن ایفای تعهدات اتمی در مقابل اروپا برای آمریکا مصیبت‌بار است. وزیر پیشین دفاع آمریکا رابرت مک نامارا در شماره پانزدهم ۱۹۸۳ مجله «Foreign Affairs» افشا کرده است که وی به روسای جمهوری آمریکا، جان کندی و لیندون جانسون توصیه کرده بود که آنها نباید در تحت هیچ شرایطی در استفاده از سلاح‌های اتمی پیش دستی کنند. مک نامارا و سایر مقامات حکومتی پیشین آمریکا در شماره بهار سال ۱۹۸۲ مجله فوق‌الذکر تاکید کرده‌اند: «ما فکر نمی‌کنیم که نیروی بازدارنده بتواند با اطمینان و برای همیشه بر دکترینی مبتنی باشد که بنظر مردم اتحادیه یا درحکم لاف زدن است و یا بمثابة پیمانگی برای انحصار».

چتر اتمی آمریکا مهمترین جاذبه اتحادیه برای اروپای غربی بوده است، زیرا اتخاذ تصمیم در باره مسایل استراتژیکی و تخصیص منابع را برای آنها تسهیل می‌کند. با وجود این مباحثات آمریکا در زمینه مسایل استراتژیکی، ابتکار دفاع استراتژیکی (جنگ ستارگان) و پیشنهاد ریگان رئیس جمهوری آمریکا در ریکیاویک مبنی بر جمع کردن موشک‌های پالستیک، مبین نگرانی روز افزون آمریکا در مورد مخاطرات ناشی از «نیروی بازدارنده وسیع» است. در واقع

غیرمعتقول خواهد بود تصمیمی که برقیای آمریکا اثر می‌گذارد به خود (اتوماتیک) و یا تقریباً برچنین روالی اتخاذ شود. آمریکا باید تعهد «حساسیت اتمی» ناشی از نیروی بازدارنده وسیع قرار گیرد نه شرکای این کشور. سلاح‌های اتمی آمریکا، هرگز نباید به نحوی ناگسستی در دفاع از کشورهای دیگر باشد. اتخاذ تصمیم در مورد استفاده از این سلاح باید مبتنی بر توازن آگاهانه بین منافع آمریکا و مخاطرات ناشی از اتمی باشد.

ناتو از لحاظ استراتژی و تقسیم و تسهیم بارهای مربوط به اتحادیه اعضای آن به بن بست رسیده است و نمی‌توان با اعمال اصلاحات آنرا از آمریکا با دوراه حل منحصر به فرد روبرو است. اول آنکه ناتو را اساساً اعمال هیچ گونه تغییری به حال خود رها کند. این طرز عمل مستلزم عدم اعضای ناتو برای انجام تبادل نظرهای نزدیک‌تر است. هر چند سیاست و اوضاع به دست قضا و قدر ممکنست با علاج نکردن دردهای این اتحادیه وخیم‌تر شدن وضع آن سرعت ببخشد. برای واشنگتن راه چاره دیگر آنست چهارچوب روابط بین اتحادیه را به نحوی بنیانی تجدید سازمان دهد. در جدید «اتلانتيک گرائی» را که مبتنی بر استقلال اروپا از آمریکا و اروپا با آمریکا است بپذیرد.

مسئله ناسیونالیسم اروپائی

ناسیونالیسم اروپائی در تاریخ ریشه دارد. تقریباً مدت یک قرن است متخصصین ژئوپلیتیکی این قاره تشخیص داده‌اند که اروپای از هم گسسته محکوم است که زیر سلطه قدرت سیاسی و اقتصادی آمریکا قرار گیرد. قرن رهبران گوناگونی مانند وزیر مستعمرات انگلیس ژوزف چمبرلین و جمهوری فقید فرانسه شارل دوگل استدلال کرده‌اند که برای باقی ماندن عنوان یک نیروی مستقل در سیاست‌های جهان، اروپا باید از لحاظ هسنگ ایالات متحده آمریکا باشد. هم در جناح چپ و هم در جناح راست این آرزو آشکارا وجود دارد که اروپا باید برای خود هویت سیاسی ایجاد در مسایل جنگ و صلح حاکمیت بر سرنوشت خود را مجدداً به دست فرانتس ژوزف اشتراوس رئیس ایالات باواریا از حزب سوسیال مسیحی غربی در سال ۱۹۸۵ به تلخی یادآور شده است که جنگ دوم جهانی «باید مهم اروپا در امور جهانی» بوده است. رئیس جمهوری فرانسه فرانسوا میتران نیز در دیداری که در سال ۱۹۸۶ از مسکو بعمل آورد، اعلام داشت اروپائیان وقت آن فرا رسیده است که حاکم بر سرنوشت خود شوند. در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ سوسیالیست‌های ناتو نیز از اروپای غربی خواستار شدند که مسئولیت حفظ امنیت خود را بعهده بگیرد و روابطی با آمریکا کند که مبتنی بر تساوی باشد.

تناقض دراینست، درحالیکه اتلانتيک گرایان اروپا از آن بیم دارند واشنگتن برای دفاع از اروپا از سلاح‌های اتمی استفاده نکند مردم این برگزیدگان آینده آن نگرانند که آمریکا از سلاح‌های اتمی استفاده کند سیاست تقه نات را در استفاده از سلاح اتمی اخلاقاً زنده می‌داند و به ایالات متحده آمریکا اطمینان ندارند. حزب کارگر انگلیس تعهد کرده است که سلاح‌های اتمی آمریکا را از این کشور خارج کند. همچنین حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی خواهان آغاز گفتگوهایی در ناتو شده است که در صورت پیروزی حزب مزبور در آینده، سلاح‌های اتمی از اروپای غربی خارج این حزب حتی از این نیز فراتر رفته و مشارکت امنیتی بین اروپای غربی و پیمان ورشو و هم فکری با حزب حاکم اتحادیه سوسیالیست آلمان شرقی «اروپای مرکزی عاری از سلاح‌های هسته‌ای و شیمیائی» خواستار شده است. با هماهنگ شدن سیاست‌های امنیتی سوسیالیست‌های ناتو این آینه ممکنست در سالهای آینده موجب رسیدن به یک توافق در زمینه ایجاد نظامی و سیاسی در اروپا شود و درچنین شرایطی روابط آمریکا و اروپای غربی به نقطه عطف خود خواهد رسید. بسیاری از آمریکائیان این روند را به «هم‌ترازی» و یا «برابری اخلاقی» مفروانه رد می‌کنند. اما این روند به عکس‌العمل طبیعی‌ای که در معرکه‌ای گرفتارند و خود قادر به کنترل نیستند بهتر قابل بررسی است. با آگاهی از قدرت روبه کاهش آمریکا و به احیای خود پس از جنگ دوم، اروپای غربی هم با ترس و هم با اعتماد به نقش ژئوپلیتیکی مستقل‌تری در حرکت است. در این فرایند در بین اروپائیان نه اخلاقاً بلکه براساس سیاسی موضع‌گیری می‌کند.

شکفت آور نیست که ناسیونالیسم اروپائی در «ضدآمریکائی بودن» ریشه کرده است. به هرحال آیزنهاور رئیس جمهور فقید آمریکا هشدار داده بود که



حال حاضر جدی نیست. با این حال با نگهداشتن احتیاطی این «ورق»، کرملین بن را به سوی شرق می کشد و تنش بین آمریکا و آلمان غربی را افزایش می دهد. اگر شوروی تصمیم بگیرد که در آینده به بازی «تجدید وحدت» دست یزند می تواند باعث سقوط ناگهانی ناتو شود.

در روابط نامتعادل ناتو، آمریکا که باز قسمت اعظم مخاطرات و هزینه ها را به دوش می کشد، انتظار دارد به عنوان غرامت، دولت های اروپای غربی خود را با سیاست های آمریکا وفق دهند. اما واکنش کنگره و مردم آمریکا در تعقیب حمله هوایی به لیبی یادآور آن است که آمریکا این نحوه تقسیم کار را ناسازگار می داند که وظیفه ناخوشایند دفاع از منافع غرب را به عهده داشته باشد، در حالیکه اروپا را برای تمتع از میوه های «دلتان» به حال خود رها کند. آمریکائی ها از خود می پرسند، چرا آنها باید بار آن چیزی را که بیشتر به نظر می رسد رابطه ای یک جانبه باشد تا اتحادیه ای واقعی و مبتنی بر تعهدات متقابل به دوش بکشند. چون پشتیبانی اروپای غربی از ابتکارات استراتژیکی آمریکا محتملا شرطی لازم برای ادامه تمهدامریکا در اتحادیه تلقی می شود، و آشنگتن برای حفظ انسجام ناتو از طریق منضبط ساختن اروپای غربی با فشار شدید داخلی مواجه خواهد شد. اما یک چنین رویه قهر آمیزی واکنش متقابلی را به دنبال خواهد داشت و آن عبارت خواهد بود از مشتعل شدن شعله ناسیونالیسم اروپائی و عمیق تر شدن شکاف بین کشورهای واقم در منطقه آتلانتیک.

امریکا در موضعی است که پیروزی بدنبال ندارد یا باید استقلال سیاست خارجی خود را کنار بگذارد و یا استقلال سیاست خارجی اروپای غربی را زیر پا گذارد. به هر حال روابط بین کشورهای آتلانتیک نباید در این وضعیت ناگوار باقی بماند. برای فرار از این حالت آمریکائیان باید متوجه این نکته باشند که روابط آتلانتیک را ارمان های کشورهای اروپای غربی برای استقلال و یا ادعای آنها در مورد منافعشان تهدید نمی کند. در عین حال کشورهای اروپای غربی نیز باید بدانند که دعوی آنها برای استقلال از ایالات متحده آمریکا، تا زمانی که قدرت آنها متناسب با مدعایشان نباشد ادعائی پوچ است. اروپای غربی در حالیکه از لحاظ دفاعی متکی به آمریکا است نمی تواند ابراز استقلال کند.

از آنجا که ضعف اروپای غربی نقطه ثقل مشکلات اتحادیه است، تلاش اروپای غربی بر آنست که بنیانی سیاسی، اقتصادی و نظامی بنا سازد تا به وسیله آن بتواند از آمال ژئوپولیتیکی اش پشتیبانی کند. از سال ۱۹۵۵ تاکنون امروزه بیش از هر زمان دیگری مباحثات مستمر و جدی تر در مورد اتحاد و همکاری در اروپا وجود داشته است. اروپای غربی نیازمند آن است که نقشی را که استحقاق ایفای آنرا در صحنه جهانی دارا است خواستار شود، هر چند در حال

توانت آمریکا در اروپا طولانی شود موجب رنجش خاطر این کشور فراهم خواهد شد. موضع آمریکا در آلمان غربی به خصوص با به قدرت رسیدن نسل جوان رو به و خامت خواهد گذارد و ناتوی خشمگین که با آمریکا در زمینه مسائل دفاعی اختلاف نظر دارد بهترین فرصت را به کرملین خواهد داد که اروپای غربی را از آمریکا جدا کند.

علی رغم لغزش های اتفاقی مانند سکوت اولیه در فاجعه اتمی چرنوبیل در آوریل ۱۹۸۶، میخائیل گورباچف رهبر شوروی در مقایسه با اسلافس سیاست گیزا و زیرکانه تری را در برابر غرب در پیش گرفته است. با وجود کارشناسان مسائل آمریکا و اروپای غربی که در حال حاضر در سمت های مهم سیاست خارجی بخدمت اشتغال دارند، شوروی در شناسائی و بهره برداری از شکافها و نواق موجود در اتحادیه آتلانتیک مهارت خاصی از خود نشان داده است.

ملاقات شوروی بر آنند که «دیپلماسی خود را برای بهره گیری از کنورت میان اروپای غربی و واشنگتن آماده سازند. شخص گورباچف از «خانه» یا مسکو به مشترکی سخن می گوید که تمام اروپائیان در آن سهم باشند و به نحو یوازی آمریکا از آن مستثنی شده است. در خلال دیدار میتران از مسکو، رهبر شوروی از کشورهای اروپای غربی دعوت کرد که اتکای به نقش بیشتری پیدا کنند و به تصویری از اروپا از «آتلانتیک تا رال» اشاره کرد که از «بارانقجار آریز سلیجات» آزاد و آسوده باشد.

استراتژی گورباچف ممکن است همین جهت گیری دیپلماتیک چند لظی تر باشد و از اقدامی خبر می دهد که هدف از آن درهم شکستن اتحادیه از طریق فریفتن و اغوا کردن اروپای غربی است، نه مجبور ساختن آن. آلمان غربی به ویژه در برابر این فریب آسیب پذیر است. مقالات آمریکائی مصرا بهستیکی برگزیدگان سیاست خارجی آلمان غربی را در مسئله «تجدید وحدت» و سیاست شرقی، بی اهمیت تلقی می کنند. اما یک تشنج عمیق بین انتقاد ناپسند به غرب و منافع آن در شرق دریازی «ورق آلمان» را در اختیار مسکو از می دهد - برگی که کرملین ممکن است دوباره به فکر استفاده از آن بیفتد، مانتظر که در سال ۱۹۸۳ یوری آندروپوف رهبر شوروی این برگ را در بازی به کار برد و به قرار اطلاع نوعی تجدید وحدت را به بن پیشنهاد کرد، شروط بر آنکه بن از کاربرد موشک های پرشینگ ۲ صرف نظر کند. در شماره

پورخ ۲۸ سپتامبر هفته نامه ملی آلمان غربی **BILD AM SONNTAG** گزارش شده است که شوروی قصد دارد «از ورق آلمان استفاده کند» و اینکه وزیر داخله آلمان هینریش وندلن نیز این امر را تأیید کرده است. آندروپوف محتملا در مورد استفاده از «ورق آلمان» در سال ۱۹۸۳ جدی نبود و احتمالا گورباچف نیز برای استفاده از این «ورق» در

۱۵۱ - قضا

حاضر همانطور که در شماره مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۸۷ مجله اکونومیست اشاره شده است: «اروپای غربی هنوز در میان حاضران سرافکننده است و هیچ یک از اقداماتی را که می‌باید به عمل آید اگر قرار باشد اروپای غربی چیزی بیش از مشتی خرد ناسیونالیسم‌های عیوس باشد انجام نداده است. اقتصاد اروپائی ایجاد نشده و اروپا از لحاظ دفاعی در آستانه خودکفائی قرار ندارد.»

تا زمانی که چهار چوب فعلی روابط آتلانتیک دست نخورده باقی بماند ایجاد یک چنین تحولاتی در اروپای غربی بعید به نظر می‌رسد. با بسط مسئولیت اروپای غربی برای دفاع از خود، آمریکا می‌تواند به اعاده استقلال اروپا کمک کند و با پشتیبانی از ارمان‌های منطقه در رهگذار انجام این تحولات خود را در موضع مناسبی قرار دهد. تفویض اختیارات و انتقال قدرت به اروپای غربی راه را برای تخصیص مجدد مسئولیت‌های استراتژیکی ناتو هموار خواهد کرد. تفویض اختیارات همچنین جهت و فحوای مباحثات امنیتی، اروپائی را که در حال حاضر به علت حضور آمریکا به نحو زنده‌ای انحراف حاصل کرده است تغییر خواهد داد. تعهد بی‌قید و شرط واشنگتن در برابر ناتو، تظاهرات ضداتمی یک طرفه و سیاست‌های دفاعی نامشخص را که مورد حمایت جناح چپ اروپا است در پی خواهد داشت. سیاست امنیتی در صورتی به نحوی عقلانی مورد بحث قرار خواهد گرفت که اروپای غربی آنچه را که برای دفاع خود به آن نیاز دارد طلب کند و از بررسی مسایل استراتژیکی برحسب آنچه ایالات متحده آمریکا از اروپا می‌خواهد خودداری ورزد.

■ واشنگتن باید جدول زمان‌بندی شده منسجمی برای خروج تدریجی نیروهای زمینی، هوائی و آتمی خود از اروپا در طی چهار سال تنظیم کند.

■ ایالات متحده آمریکا می‌تواند با ابراز شجاعت، روندها را در اروپا به نفع خود تغییر داده و به عنوان قهرمان «ناسیونالیسم اروپائی» و وحدت اروپا جایگاه معنوی رفیعی را احراز کند.

برای شروع به واگذاری اختیارات و «اروپائی کردن»، واشنگتن باید جدول زمانی منسجمی برای خروج تدریجی نیروهای زمینی، هوائی و آتمی آمریکا از اروپا در طی چهار سال تنظیم کند. پس از اختتام خروج نیروهای آمریکا تعهد رسمی آمریکا در مقابل ناتو پایان خواهد یافت. واشنگتن با اعطای مقادیر معقول کمک‌های مادی و تکنولوژیکی به اروپائی‌ان برای ساختن سیستم دفاعی، اروپای غربی را برای پشت‌سر گذاردن مرحله انتقالی بعد از اتحادیه یاری خواهد داد.

بی‌آنکه حیل بر ابراز عقاید افراطی شود، تفویض اختیار به اروپائی‌ها و اروپائی کردن، نمایانگر بازگشت به تصویر و نقشی است که پایه‌گذاران اتحادیه در نظر داشته‌اند. سیاستمداران بعد از جنگ آمریکا، مانند جرج کنان مدیر برنامه‌ریزی وزارت خارجه آمریکا و ژرژ مارشال وزیر خارجه پیشین این کشور و اروپائی‌ان نام‌آوری مانند ارنست بوین وزیر خارجه اسبق انگلستان، به ناتو و طرح مارشال به عنوان ابزارهایی می‌نگریستند که هدف از آنها تقویت و شکوفائی اعتماد بنفس اروپای غربی تضعیف شده در اثر جنگ بود.

اروپای غربی سرانجام به سوی تمامیت سیاسی و نظامی گام برخواهد داشت و به عنوان نیروی مستقل و قادر به دفاع از خود در سیاست بین‌المللی مطرح خواهد شد. پایه‌گذاران آمریکائی اتحادیه هرگز قصدشان این نبوده است که تعهدات امنیتی آمریکا به ناتو جنبه دائمی داشته باشد. در سال ۱۹۵۱ آیزنهاور اولین فرماندهی عالی ناتو اظهار داشت که اگر نیروهای آمریکا بیش از ده سال در اروپا باقی بمانند، ناتو با ناکامی و شکست مواجه خواهد شد. این امر یک تناقض تاریخی است که چهل سال بعد از جنگ دوم جهانی آمریکائی‌ان به عنوان قدرت اصلی در اروپای مرکزی باقی مانده‌اند و این قاره به نحوی تصنعی از هم گسیخته است. بلقینا ایالات متحده آمریکا هیچ‌گونه نفعی در باقی ماندن در اروپای غربی به مدتی نامعلوم ندارد. در این زمینه «هارت» در

نطق خود در دانشگاه جورج تاون در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۸۶ اظهار کرد: «رومان نیستیم، ما نمی‌خواهیم سیصد سال یا تا زمانی که ما را از آنجا کنند در این کشور باقی بمانیم.»

حکومت ریگان در باب خاتمه دادن به تقسیم اروپا سخن زیاد می‌گوید اما اگر واشنگتن جدی باشد باید به جای رجزخوانی به گفته‌های خود با بعضی واقعیات روبرو شود. اروپای شرقی از طریق «پس‌رو» شوروی از چنگال مسکو «آزاد» نخواهد شد. تقسیم اروپا با کلام شوروی به سبب مشکلات داخلی و فشار اقتصادی غرب، خاتمه نخواهد گرفت. مشکلات هرچه باشد در توانایی دولت شوروی برای بقا حقیقتاً یقین نیست. صرفنظر از جنگ، خاتمه دادن به تقسیم اروپا به بهترین درگیری بین ابرقدرتها که مبتنی بر مذاکره باشد امکان‌پذیر است. برخورد نظامی تقلیل یابد کرملین قادر خواهد بود که به تدریج امور داخلی کشورهای اروپای شرقی دست بردارد.

ایالات متحده آمریکا در تخفیف تشنجات ناشی از تقسیم اروپا منافع حیاتی است: اروپای مرکزی برای مدت چهل سال کانون اصلی بین ابرقدرتها بوده است. اگر جنگی درگیر شود به احتمال زیاد ناشی از انفجار و ناآرامی عمومی در اروپای شرقی خواهد بود. هر دو ابرقدرت سازگاری بین علاقت و نگرانی‌های امنیتی مشروع و آمل اروپای شرقی برای خودمختاری سیاسی بیشتر ذینفع هستند. هدف جلوگیری از درگیری آن نیست که دولت‌ها به ترک محدوده امنیتی ترغیب شوند، بلکه باید ترتیبی داده شود تا کشورهای اروپای شرقی فنلاند بخود بگیرند. تعیین میزان منافع شوروی در توافق پس از متقابلاً مورد قبول طرفین باشد مشکل است. هرچند در سال گذشته مجدداً خلع سلاح ناتو و پیمان ورشو و تقلیل عمده نیروهای نظامی در اروپا را خواستار شده بود. در نوامبر ۱۹۸۶ قائم‌مقام وزیر خارجه ولادیمیر پتروفسکی اظهار داشت: برای هر دو ابرقدرت وقت آن فرا رسیده که «لنگرهایشان را برآند» و اروپا را ترک کنند. از یک طرف هشدار جنبه تبلیغی داشته باشد اما فقدان یک سیاست خلاق از جانب هر دو ابرقدرت در اروپا به شورویها امکان می‌دهد که با چنین اظهاراتی امتیازات خود کسب کنند. از طرف دیگر انتقال قدرت نسلی، در کرملین فرصت‌هایی را برای حرکت‌های دیپلماتیک فراهم آورد که از اوایل دهه تاکنون وجود نداشته است.

کابوس شوروی

وقت آنست که واشنگتن با ابراز قابلیت، ایعتاف و زیرکی مسکو سراسر اروپا از لحاظ سیاسی و روانی در موضع دفاعی قرار دهد. اگرچه می‌تواند با زبردستی نیروهای گریز از مرکز را از ارتباطات آتلانتیک سازه، امپراطوری خود مسکو در مقابل کاوش‌هایی که غربی‌ها می‌تواند باره خطاهای شوروی در بلوک شرق بعمل آورند آسیب‌پذیر است. اروپا برای اتحاد شوروی آنست که امپراطوری اروپای شرقی را بنا به دلایلی سیاسی، استراتژیکی و اقتصادی حفظ کند. کشورهای اروپای شرقی ایجاد مشروعیت برای کمونیسم شوروی در جهت تحقق اهداف ایدئولوژیکی نیز به کار می‌روند. ناآرامی‌های سیاسی در اروپای شرقی شورش‌های آلمان شرقی در سال ۱۹۵۳، مجارستان در سال ۱۹۵۶، چک در سال ۱۹۶۸، و لهستان بین سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۸۰ هرگز از دیده ناپدید است. مسکو طالب یک اروپای شرقی مطیع با سیاست‌های داخلی و خارجی است. هرچند یک اروپای شرقی حاضر به خدمت تنها از طریق تحولات و یا بوسیله گسترش ارتباطاتش با اروپای غربی بوجود خواهد برای شوروی هر دو راه حل همراه با ریسک است. همانگونه که تاجر به با اتحادیه متمدن کارگری همسنگی و اعتراضات اخیر دانشجویان در چچ داده است شل کردن پیچ‌ها نتایج غیرقابل پیش‌بینی به دنبال دارد. تحولات ممکنست مبارزه طلبی باتفوق اقتدارات حزب کمونیست را کند و به این ترتیب مبانی موضع مسکو در اروپای شرقی متزلزل شود. مسکو «دنانت» تقسیم‌پذیر ظاهراً جایگزین بهتری برای ایجاد تحولات دست‌یابی به اعتبارات مالی، تکنولوژی و بازارهای غرب ممکنست کشور اروپای شرقی را قادر سازد که از جهت اقتصادی به حرکت ادامه دهد. زودبند با «دستگاه» حاکمه کمونیستی از لحاظ سیاسی آرام باقی بماند «دنانت» برای اتحاد جماهیر شوروی تا حدود زیادی یک شمشیر دو لبه است. خروج آمریکا از اروپای غربی نتیجه منطقی «سیاست غربی» مسکو

با وجود این خروج امریکائیان از اروپا ممکنست نتایج نامطلوبی برای مسکو در بر داشته باشد. اتحاد جماهیر شوروی، در سراسر دوره بعد از جنگ در مورد حضور آمریکا در اروپا عمیقاً متلون المزاج بوده است. با حضور امریکائیان در اروپا شوروی از عدم اقدام در باره مسئله آلمان منتفع می شود. هر چند ممکنست در نهایت به دلایل خاص خود در این باره اقدام کند. وجود ناتو این استدلال شوروی را تقویت می کند که باید پیمان ورشوی منسجمی وجود داشته باشد تا با خطر تهدید غربی که عمدتاً امریکائی است مقابله کند به علاوه تهدید آمریکا فشارهایی را که در جهت وحدت اروپای غربی وجود دارد تسکین می دهد. اما مسکو همچنین ممکنست از خروج آمریکا بهره مند شود، زیرا تخفیف تشنجات در اروپا تخصیص منابع را برای انجام اصلاحات داخلی شوروی مقدور خواهد ساخت. کرملین ممکنست بر این عقیده باشد که بتواند در صورت ادامه تفرقه سیاسی در اروپای غربی، در استانه خروج آمریکا، به مزایای ژئوپولیتیکی دست یابد. به این ترتیب به طوریکه ملاحظه می شود ناتو در شرف سقوطی غیر قابل برگشت است و مسایل مهم اینست که چگونه و در چه زمانی ایالات متحده آمریکا قاره اروپا را ترک خواهد کرد. تفریض اختیارات به اروپای غربی بهترین راه برای تضمین این نظریه است که خروج آمریکا از این قاره ارادی بوده است و نه مبتنی بر فشار ناشی از اوضاع و احوال. واشنگتن اهرم قابل ملاحظه ای برای شکل بخشیدن به تکامل اروپای بعد از اتحادیه برای خود حفظ خواهد نمود. اما این اهرم با متلاشی شدن ناتو و تقلیل یافتن نفوذ آمریکا بمنزله وسیله ای رو به تحلیل و نابودی می باشد.

نقطه آمریکا می تواند خیزشی را که «اروپائی شدن» به آن نیاز دارد ایجاد کند. با وجود آنکه سیاست گزاران امریکائی قدر انرا نمی دانند، واشنگتن «ورق اروپای غربی» را در دست دارد که میتواند با «ورق آلمان» مسکو برابری نموده و برگ برنده باشد. ظهور اروپای غربی مستقل و قدرتمند یکی از بزرگترین کابوسهای اتحاد شوروی است زیرا وسیله سیاسی و اقتصادی نیرومندی برای جذب اروپای شرقی خواهد بود. آنگاه مسکو از هر سو تحت فشار فزاینده ای قرار خواهد گرفت که توضیح دهد چرا از رویه واشنگتن برای خروج از اروپای مرکزی تبعیت نمی کند. کشورهای اروپای شرقی برای ثابت نگاهداشتن سطح زندگی و پیش گیری از ناآرامی، بیش از پیش به کمک های اقتصادی اروپای غربی متکی خواهند شد. این کشورها در جهت منافع حیاتی شان که مستلزم بهبود روابط آنها با اروپای غربی است، و با سست شدن قید و بندهای بلوکی همانطور که آلمان شرقی و مجارستان قبلاً به آن عمل کرده اند، از سیاست هائی پیروی می کنند که با آنچه کرملین به آن عمل می کند متفاوت است.

با زیر پا گذاردن علائق ماوراء آتلانتیک، مسکو خود را در معرض این مخاطره قرار می دهد که آمریکا از «ورق اروپای غربی» در بازی استفاده کند. یک استراتژی جدید غربی اتحاد شوروی را به سختی تحت فشار قرار خواهد داد، اما بر خلاف وضعیت نظام فعلی در اروپای مرکزی، رقابت عمدتاً به صورت سیاسی و نظامی خواهد بود، و بنابراین خطر کمتری خواهد داشت. مسکو ممکنست خواهان یک اروپای غربی متکی به خود نباشد اما احتمال دارد که ناگزیر با یک چنین اروپائی زندگی کند. در هر حال امتناع شوروی برای خروج از اروپای شرقی توأم با خروج آمریکا از اروپای غربی، مشخص خواهد کرد که کدام ابرقدرت ارمانهای اروپا را برای تجدید وحدت مشتاقانه می پذیرد و کدام ابرقدرت مانع تحقق این آرزوها می شود. اگر کرملین از جای نجنبید بی تردید لجابت و سرسختی اش موجب خواهد شد که کشورهای اروپای غربی پس از اتحادیه کوشش های دفاعی خود را افزایش دهند. با حمایت از سیاست عدم درگیری، واشنگتن خواهد توانست شوروی را از حربه ای که در حال حاضر به علت اختلافات موجود میان آمریکا و اروپای غربی در مورد مسئله تسلیحات، در اختیار دارد محروم کند. بیش از هر قرارداد ممکن الحصولی در زمینه سلاح های هسته ای سیاست عدم درگیری به نحو قابل ملاحظه ای احتمالات جنگ اتمی و یا جنگ با سلاح های متعارف را از بین خواهد برد.

البته ممکنست در مورد اعمال سیاست تفریض اختیارات و اروپائی کردن اعتراضاتی پیش بیاید. بعد جغرافیائی، به شوروی این امتیاز را در مقابل آمریکا می دهد که می تواند توافق در مسئله عدم درگیری و جدا بودن را نقض کند و مجدداً به اروپا باز گردد. این استدلال ممکنست ظاهراً قابل قبول باشد، اما جستجو برای ترتیبات نظامی بی نقص، همیشه دشمن دیپلماسی بوده است. بازرسی رعایت سیاست عدم درگیری و جدائی، آسانتر از بازرسی مربوط به یک موافقت نامه کنترل تسلیحات است و از نظر سیاسی نیز نقض آن گران تر تمام خواهد شد. شوروی خواهد دانست که اگر دست به اعمال تحریک آمیز بزند این امر می تواند تجدید تسلیحات را در اروپا باعث گردد و موجب شود که اروپای غربی تجارت، انتقال تکنولوژی و اعطای اعتبارات مالی به اتحاد

جماهیر شوروی و اروپای شرقی را قطع کند.

این دورنما تا حدودی روشن می کند که پرامسکو از حمله به لهستان در سال ۱۹۸۰-۸۱ خودداری کرد. شوروی برای ملایم کردن مشی و محدوده «اروپائی شدن» انگیزه های زیادی خواهد داشت که در خلال خروج آمریکا از اروپای غربی و پس از آن عاقلانه رفتار کند. واشنگتن با مرتبط ساختن صریح سیاست های دفاعی، کنترل تسلیحات و سیاست های خود در جهان سوم به نحوه رفتار و عملکرد شوروی در اروپا، خواهد توانست انگیزه های فوق الذکر را در شوروی تقویت کند.

برخی ممکنست استدلال کنند که «اروپائی شدن» با شکست مواجه خواهد شد زیرا اروپای غربی فاقد منابع مادی برای دفاع از خود می باشد. اما تولید ناخالص اروپای غربی تقریباً دو برابر شوروی است و جمعیت آن نیز یک برابر و نیم بیشتر است.

صدر اعظم سابق آلمان هلموت اشمیت در مصاحبه مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶ با روزنامه کریشن ساینس مانیاتور اظهار داشت: بخودی خود، یک محور فرانسه - آلمان غربی می تواند بدون نیروهای اتمی و غیر اتمی آمریکا از خود دفاع کند. بعضی از کارشناسان از آن بیمناکند که هر چند اروپای غربی قادر به این کار است اما فاقد اراده برای دفاع از خود باشد و اگر اروپای غربی به حال خود گذاشته شود سرنوشتی مانند فنلاند پیدا کند و یا به محدوده نفوذ شوروی رانده شود. اما بعید به نظر می رسد که مسکو به فتح نظامی اروپای غربی



علاقتمند باشد. بهای سیاسی نگهداری دول اقمار بالا است، و از مطالعات اخیر اینطور برمی آید که از لحاظ اقتصادی نیز گران تمام خواهد شد. بهای جذب یک اروپای غربی متخاصم سنگین تر نیز خواهد بود. اما شوروی به دستیابی به اقتصاد اروپای غربی نیازمند است و بعضی از کارشناسان امریکائی عقیده دارند که کرملین با توجه به وحشت ناشی از «فنلاندی شدن» پیشاپیش از بازی نظامی خود برای ارباب اروپای غربی جهت پذیرش تحمیلات امپریالیستی خود استفاده کرده است. هر چند صرف نظر از هرگونه اقدام قهرآمیز از طرف شوروی، سنت سوداگرانه اروپای غربی، پیوندهای تاریخی با همسایگان شرقی و عدم اطمینان در مورد توانائی برای رقابت اقتصادی با آمریکا و ژاپن، این زمینه را در اروپای غربی فراهم کرده است که بلوک شوروی را به عنوان بازاری جالب و طبیعی تلقی کنند. اما خروج آمریکا احتمالاً اروپای غربی را به هجومی بی پروا و عجولانه بسوی پشتیبانی از سیاست بیطرفی که به نفع شوروی است، سوق نخواهد داد. برعکس مسئولیت اروپا را در قبال سرنوشت خود افزایش خواهد داد. مفسر سیاسی فرانسوی مایکل تار در شماره مورخ جولای ۱۹۷۵ مجله «امور خارجی» نوشت: «هیچ دلیلی ندارد، اینطور تصور کنیم آن دسته از دولتهای اروپائی که آمریکا آنها را رها نکرده بلکه به سادگی از آنها دعوت کرده است که مترقیانه دفاع از خود را بهبود گیرند بلافاصله ارزش هائی را که بر اساس آن ها سالها خود را به آمریکا متصل و مرتبط کرده بودند کنار بگذارند». دگرگونی فرهنگ سیاسی فرانسه که مبتنی بر سیاست ارائه شده توسط دوگلد دایر بر مقاومت در مقابل هر دو ابرقدرت بود رفتاری را که اروپای غربی پس از اتحادیه باید داشته باشد توصیه کرده است. فرانسه قویا در مقام دفاع بر خواهد آمد و در آنجا به نحو بارزی از بی طرفی، صلح جوئی و حسابست اتمی خبری نیست.

آهنائی که بر این باورند که اروپای غربی به سادگی تسلیم مسکو خواهد شد از تمایل تاریخی دولتها به ایجاد توازن بین مراکز قدرت به جای ملحق شدن

به قدرت فائقه غافلند. تاریخ اروپا با موازنه قدرتهائی شکل گرفته است که برای مخالفت با توسعه طلسمی رهبرانی مانند: ناپلئون، ویلیام دوم و آدولف هیتلر ایجاد شده بود. از نمونه های اخیر اقدامات در جهت استقرار موازنه قدرت، همکاری میان دولتهای عضو «اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا» پس از عقب نشینی آمریکا از ویتنام در سال ۱۹۷۵ و پیروزی هائوئی بر کامبوج، برقراری تفاهم و دوستی بین آمریکا و چین در دهه ۱۹۷۰، دسته بندی دولتهای افریقائی خط مقدم جبهه در برابر افریقای جنوبی که تحت حکومت سفیدپوستان است، و تشکیل «شورای همکاری خلیج» در خلیج فارس برای مقابله با انقلاب اسلامی در ایران می باشد.

اعتراض مهم دیگر بر ندریه تفویض اختیارات به اروپای غربی اینست که بدون حمایت آمریکا ناسیونالیسم های نهفته اروپای غربی مجدداً عرصه ظهور خواهند یافت و دولتهای این منطقه غافل از تهدید شوروی با یکدیگر به جدال و ستیزه جوئی خواهند پرداخت. از اینرو اتحادی که در حال حاضر در اروپای غربی برقرار است مرتبط با حضور آمریکا است، اما در حقیقت حضور آمریکا در اروپا سدی در راه وحدت اروپای غربی است. یا مصون داشتن این قاره از تهدید خارجی، تمهیدات آمریکا، کشورهای اروپای غربی را از رویارویی با وضعیت «ژئواستراتژیک» خود و حرکت بسوی وحدت بی نیاز می سازد.

آلمان اتمی

برای بسیاری آلمان مجاب کننده ترین دلیل برای رها کردن ارتباطات اتحادیه است. در هر دو سوی اقیانوس اطلس، ناتو غالباً به عنوان ایزداری برای جلوگیری از توسعه نفوذ و قدرت آلمان و شوروی تلقی می شود. خارج شدن آمریکا از اروپا سنوالاتی را در باره تجدید وحدت آلمان و دست یابی احتمالی آلمان به سلاح های اتمی مطرح خواهد ساخت. بلوای سال ۱۹۸۵ در مورد ادای احترام به قربانیان جنگ آلمان در گورستان «بیت بورگ» و خشم و هیجانی که در سال ۱۹۸۲ در باره استقرار روابط حسنه بین دو آلمان ایجاد شد یادآور بارزی از وحشت پایدار و عدم اطمینان به دو آلمان است. زیرا مردم آلمان غربی دیگر تقسیم کشورشان را به عنوان امری طبیعی یا دائمی نمی پذیرند. حتی بدون برنامه بلند مدت برای برطرف کردن این مشکل، مسئله آلمان قابل اجتناب نیست. تعقیب یک سیاست خودفریبانه تمایلات بیطرفی آلمان غربی را شدت خواهد بخشید. اگر بن زمانی به این نتیجه برسد که شریک دفاعی اش یعنی آمریکا از تحقق آمال ملی اش جلوگیری میکند، آلمان غربی ممکنست بر اساس این قضیه عمل کند که راه برلین از مسکو می گذرد.

با خارج شدن نسل جنگ از صحنه، احتمالاً این امکان فراهم خواهد شد که مسئله آلمان در مقایسه با گذشته فارغ از تعصب و با بیطرفی مورد بررسی قرار گیرد. واشنگتن هرگز نباید فراموش کند که رقابت ابرقدرتها در اروپا مبارزه در ارتباط با دو آلمان بوده و خواهد بود. بنابراین ایالات متحده آمریکا باید خود را قهرمان صمیمی آرمان های ملی آلمان غربی معرفی کند. تجدید وحدت آلمان هنوز در افق دوری قرار دارد، اما مسئله آلمان غربی اتمی ممکنست فوریت بیشتری داشته باشد. درحالی که «نیروی بازدارنده وسیع» آمریکا مسئله ساز است یک نیروی اتمی اروپای غربی میتواند نیروی بازدارنده مستقیم و قاطعی در برابر حمله شوروی باشد. اما یک چنین نیروئی احتمالاً مستلزم نوعی مشارکت آلمان غربی نیز هست.

انحراف استراتژیکی ناتو همواره این بوده است که مهمترین و از لحاظ نظامی در معرض خطرترین عضو اروپائی اش فاقد سلاح های هسته ای متعلق به خود است و باید برای امنیتش به دیگران متکی باشد. حداقل در فرانسه یعنی کشوری که همراه با اتحاد جماهیر شوروی با اتمی شدن آلمان به شدت مخالف است شخصیت های مهم به نحو روزافزونی تشخیص داده اند که یک راه حل اروپائی برای دفاع از این قاره در نظر گرفتن نقشی اتمی برای بن است. از آنجا که امنیت خود فرانسه در برابر حمله شوروی متکی به یک آلمان غربی با ثبات و مقتدر است، ژاک شیراک نخست وزیر فعلی فرانسه در سال ۱۹۸۳ و اگاداری مسئولیت مستقیمی را در نیروی اتمی اروپای غربی به آلمان غربی مورد بحث قرار داد. رئیس جمهور پیشین فرانسه والرئ ژیسکار استن اینطور استدلال کرده است که به خلاف فرانسه «آلمان غربی هدفی بدون سپر است - ما نمی توانیم بگذاریم که آلمان برای مدت طولانی در این وضع باقی بماند و یا پشتیبانی آن ها برای اتحاد غرب از بین برود» اینطور بنظر می رسد که انگلستان نیز ممکنست با وارد کردن جمهوری فدرال آلمان به نیروی اتمی اروپای غربی به عنوان راه حلی برای سبک کردن هزینه های سرسام آور مربوط به حفظ قدرت اتمی خود موافقت داشته باشد. بنابه دلایل واضح، آلمان غربی امکان توسعه

نیروی اتمی خود را مورد بحث قرار نداده است. البته بن نمی خواهد تکرار و محدودیت هائی را که از لحاظ اتمی به آلمان تحمیل شده است به طور بی چانه نقض کند. هرچند بدون تردید اگر چتر استراتژیکی آمریکا برداشته شود اگر اتمی شدن آلمان غربی با همکاری شرکای اروپائی صورت بگیرد و با نوعی مکانیسم مشترک برای کنترل سلاح ها توأم باشد، آلمان غربی اتمی شدن گام بر خواهد داشت.

اتحاد شوروی از هیچ نوع نقشی اتمی برای آلمان غربی استقبال نمی کند اما با رضایت آمریکا، فرانسه و انگلستان، مسکو چاره ای جز قبول این ندارد. به علاوه برخلاف یک چین نوین، یک آلمان غربی اتمی (ویا حمله تجدید وحدت یافته) حقیقتاً امنیت شوروی را تهدید نخواهد کرد. ضربه ای که مورد توجه مسکو است امتیازات سیاسی است که در حال حاضر در برداری از تناقضات موجود در «نیروی بازدارنده وسیع» بدست آورده و روابط بین آلمان غربی و آمریکا بنر نفاق می افشاند.

اتمی شدن آلمان غربی باید در چهارچوبی سازمان یافته تحقق یابد. این فرایند نمی توان توضیح داد اما برخی از اصول هدایت کننده در این زمینه را می توان ارائه کرد. اولاً باید بین نیروهای انگلستان، فرانسه و آلمان غربی برابری داشته باشد. ثانیاً باید در پی قراردادهائی در باره سلاح های استراتژیک اروپا بود تا بین نیروهای مرکب انگلستان، فرانسه و آلمان غربی از یک سو و اتحاد شوروی که قادر به ضربه زدن به اروپای غربی هستند از طرف دیگر

□ روابط کشورهای آتلانتیک فقط

در صورتی از ثبات برخوردار خواهد شد که نقش آمریکا و اروپای غربی از لحاظ سیاسی و نظامی برابر باشد، اما ناتو تاکنون قیومیت آمریکا را بر اروپای غربی تداوم بخشیده و انگیزه های اروپا را برای خودکفا شدن از لحاظ استراتژیکی خنثی کرده است.

□ نگهداری نیروهای آمریکا در اروپا ارزان

تر از استقرار آنها در آمریکا و کسب توانائی های لازم برای حمل و نقل آنها از طریق دریای و هوا جهت اعزام این نیروها به اروپا در مواقع بحرانی است.

تساوی برقرار کند. ثالثاً برای تخفیف نگرانی شوروی، نیروهای اتمی غربی باید فقط به عنوان «ضربه دوم بازدارنده» طراحی شود. یک چنین ترکیب ممکنست سیستم های پرتاب کننده موشک های دور پرواز آلمان غربی را کاربرد موشک های کند پرواز که در دریا از آنها استفاده می شود محدود کند. ضمناً تعداد و بهره گیری از کلاهک هائی را که در هر وسیله پرتاب شوند در استعمال قرار خواهد گرفت محدود کند. جمهوری فدرال آلمان یک دموکراسی با ثبات است و حق جلب اعتماد شرکای خود را بدست آورده است. عملاً آلمان غربی اتمی که از جنبه تاریخی مسئول بوده و از جهت جغرافیایی آسیب پذیر می باشد از لحاظ ژئوپولیتیکی بازگویی خوددار و محتاط خواهد بود. سقوط اروپا در سال ۱۹۴۵، ایالات متحده آمریکا را به همان نقشی که در دهه که آلمان قبلاً در موازنه قدرت در قاره اروپا ایفا کرده بود. اما در یک ترکیب اتمی «آمریکا نیز مانند آلمان» ایمن نیست. یک آلمان غربی اتمی بعنوان بنیاد از نیروی بازدارنده اروپائی مخاطرات مربوط به کاربرد سلاح های اتمی را جلوگیری از حمله شوروی به اروپای غربی را متوجه این قاره خواهد ساخت. عبارت ساده تر اروپائیان و نه آمریکائیان، باید با این خطرات زیست نماید. اوضاع و احوال ژئوپولیتیکی تغییر می کند، اتحادیه ها، حتی ناتو، برای پایدار نیستند. اتحادیه آتلانتیک زمانی بر دو مبنا استوار بود که به ایالات متحده آمریکا اجازه می داد که با حداقل خطر و با هزینه ای قابل تحمل از آن دفاع کند: این دو مبنا عبارت بودند از تعلق استراتژیکی اتمی آمریکا و اقتصاد جهانی این کشور. امروزه از بین رفتن امتیازات استراتژیکی

آمریکا، قاطعیت تعهداتی این کشور را در قبال ناتو کاهش داده است. در عین حال سقوط قدرت اقتصادی آمریکا در ارتباط با بقیه دنیا تعهدات نظامی جهانی این کشور را سنگین تر کرده و در حقیقت به گسترش استراتژیکی خطرناکی منجر شده است. روزهای آرام پیشوایی و سروری آمریکا، زمانی که بنظر می رسید ایالات متحده آمریکا می تواند تمام اهداف بین المللی خود را بدون فاند قربانی یا پی آمدهای اقتصادی بلند مدت تعقیب کند، برای همیشه نابود شده است.

تحلیل رفتن موقعیت آمریکا در اقتصاد جهانی و توسعه طلبی بیش از حد آن به نحوی مسخره آمیز به یکدیگر مرتبط است. اولاً کمک های آمریکا بعد از جنگ بود که به اروپای غربی، ژاپن و بعداً به کشورهای تازه صنعتی شده کمک کرد که رقابتی اقتصادی سهمگینی شوند. در نتیجه سهم آمریکا در تولیدات جهانی که در سال ۱۹۴۵ به میزان ۵۰ درصد بود در سال ۱۹۸۰ به رقم ۳۱/۵ درصد کاهش یافت و پیش بینی می شود که تا پایان این قرن به رقم ۲۰ درصد تقلیل یابد صرف نظر از هزینه های مستقیم تعهدات نظامی خارجی آمریکا که قابل تعیین است، هزینه های پنهانی مهمی وجود دارد که در اقتصاد جهانی به ضرر ایالات متحده آمریکا است. در حالیکه سرمایه و تکنولوژی آمریکا از پیش خصوصی به بخش نظامی تغییر جهت می دهد، اروپای غربی و ژاپن با افزایش دادن قابلیت رقابت منابعی که میباید در امور دفاعی از آن استفاده می نمودند، از تضمینات امنیتی آمریکا بهره گیری می کنند. ثانیاً آمریکا فعالانه

اروپای غربی را افزایش خواهد داد، و در عین حال توانایی آمریکا برای تحت نفوذ قراردادن نتایج بین المللی آن متقابلاً کاهش پیدا خواهد کرد. استقلال استراتژیکی اروپای غربی آخرین منوعیش را حتی برای برخوردی برده تر با واشنگتن در باره مسایل حساس از بین خواهد برد. با وجود آنکه ارزش های مشترک اروپای غربی را در مسایل بنیانی قویاً در کنار واشنگتن قرار میدهد اروپای غربی ممکنست در برخی از موضوعات مربوط به کنترل تسلیحات و تجارت بین شرق و غرب با مسکو همکاری کند. به هر حال نقی کردن نتایج استقلال اروپای غربی بی فایده خواهد بود. این امر اجتناب ناپذیر بوده است که اروپا بعد از احیا شدن پس از جنگ منافع خود را تعیین کرده و در پی بدست آوردن آنها باشد. سیاستمداران خردمند در برابر امور غیرقابل اجتناب مقاومت نمی کنند بلکه می کوشند که روند آن امور را به نفع خود تغییر دهند.

در بلندمدت اروپای غربی جدا از آمریکا و برآبر با آن، جامعه آتلانتیک را تقویت خواهد نمود، زیرا نه اروپا و نه آمریکا انتظارات ناروا از یکدیگر نخواهند داشت. همچنین تا زمانیکه اظهار وجود کشورهای اروپای غربی هماهنگ با اتکالی به نفس باشد آمریکائی ها مبنای مشروعی برای مخالفت با سیاست های آنها نخواهند داشت. وقتی که دول اروپای غربی به این نحو با آمریکا همکاری کنند اذعان خواهند داشت که این همکاری ناشی از انتخاب آزادانه یک شریک واقعی بوده نه بر اساس دستور و امر یک قدرت سلطه جو. با وجود آنکه پس از تفریض اختیارات به اروپای غربی هیچ گونه ارتباطات امنیتی رسمی بین اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا وجود نخواهد داشت یک چنین کشورهایی با تشابه تاریخی و فرهنگی در صورت تقارب منافع، به آسانی با یکدیگر همکاری خواهند نمود. البته آمریکا و اروپای غربی نظرات خود را در مورد قروض کشورهای جهان سوم هم آهنگ خواهند کرد. پایان یافتن تضمین امنیتی آمریکا احتمالاً توجه کشورهای اروپای غربی را بیش از پیش به خلیج فارس، معطوف خواهد کرد و امکاناتی را برای همکاری با کشورهای این منطقه فراهم خواهد ساخت. در باره سایر موضوعات مانند تجارت، تروریسم و خاورمیانه ممکنست بروز عدم توافق اجتناب ناپذیر باشد، اما این موضوعات از قبل مورد اختلاف نظر بوده اند.

این اختلافات در دنیای پس از اتحادیه قابل حل و فصل خواهند بود. مثلاً در مورد خاور میانه آمریکا و اروپای غربی از لحاظ تاکتیکی شدت با یکدیگر اختلاف عقیده دارند اما در برخی از اهداف بلند مدت مانند کاهش دادن نفوذ شوروی و برقراری صلح پایدار با هم سهیم می باشند.

یک کنورت بنیانی در ارتباطات آتلانتیک را نمی توان بیش از این بحال خود باقی گذارد. در اروپای غربی حرکت طبیعی پاندرول انتخابات حزب سوسیالیست دموکراتیک و حزب کارگر را در دهه ۱۹۹۰ مجدداً بر سر قدرت خواهد آورد. هر دو حزب احتمال دارد به نحوی افراطی سیاست های خارجی ناپیوسته ای را به مورد اجرا گذارند هر چند در آمریکا به احتمال زیاد ارزیابی مجدد ناتو در این دهه انجام خواهد شد. ایالات متحده آمریکا در تحت فشار کسر بودجه و عدم موازنه تجاری شدیدی قرار دارد. تعهد آمریکا به ناتو چیزی بین ۴۲ درصد تا ۶۰ درصد از مخارج دفاعی ایالات متحده آمریکا را جذب می کند. در عین آنکه افزایش مالیاتها از نظر سیاسی مقنور و عملی نیست و در هزینه های مربوط به تامین اجتماعی و بازپرداخت قروض ملی نمی توان تغییری داد و هزینه های داخلی نیز قبلاً کاهش داده شده است، ناتو هدف آشکاری است که از طریق آن می توان کسر بودجه را تحت کنترل آورد. تفریض اختیارات می تواند در تخفیف تعهدات بیش از حد آمریکا در زمینه امور استراتژیکی و مالی بسیار موثر باشد. با از حالت بسیج خارج شدن نیروهای زمینی آمریکا که از اروپا مراجعت خواهند کرد صرفه جویی های عدهای تحقق خواهد یافت. در عین حال توانائی های آمریکا در خارج از این کشور را می شود با تخصیص مجدد باقی مانده منابع دفاعی برای ایجاد قابلیت تحرک استراتژیکی و توسعه قدرت تحرک نیروی دریائی تقویت کرد.

واکنش آمریکا در مقابل بحرانهای عمیق ناتو بستگی به قضایاتی دارد که در مورد جدی بودن مشکلات ناتو به عمل می آید. انجام اصلاحات موجب تغییر مهمی در ارتباطات اتحادیه نخواهد شد و مشکلات ناتو همچنان وخیم تر خواهد شد. اگر اوضاع به آن بدی باشد که اصلاح طلبان می گویند، بنابر این انجام اصلاحات کافی نیست و تجدید سازمان بنیانی در ارتباطات ناتو ضروری است. علی رغم خطرات ذاتی ناشی از تغییر، این اقدام باید بعمل آید زیرا به نظر می رسد که وضع موجود به تفرقه های ناخوش آیند در ناتو منجر شود. بهر حال بر خلاف روند فعلی ارتباطات ناتو، انجام تغییرات، بجز فرصت را در بردارد، فقط مشروط بر آنکه آمریکا و اروپای غربی به اندازه کافی عاقل باشند که این بجز را پرورش دهند.

□ اعضای اروپائی ناتو در عین آنکه تا حدودی

از قدرت نظامی شوروی در اروپا بیمناک هستند، او را همسایه مزاحمی تلقی می کنند که با آن ها در منافع مهمی سهیم است. هم ترس از جنگ و هم منافع ناشی از همکاری، اروپای غربی را بر آن می دارد که در برابر مسکو از سیاست های سازش طلبانه تبعیت کند.

□ حمله هوایی آمریکا به لیبی در آوریل ۱۹۸۶

مؤید آن بود که اروپای غربی به آمریکا اجازه نخواهد داد که از تسهیلات ناتو استفاده کند و یا برای قدرت نمایی به کشورهای جهان سوم از قلمرو کشورهای اروپائی عبور کند.

گسترش قدرت اقتصادی را در جهان تشویق کرده به این امید که همگام با آن قدرت نظامی نیز در جهان اشاعه یافته و به این ترتیب ایالات متحده آمریکا را از بدوش کشیدن بارهایی که در جهت جلوگیری از توسعه کمونیسم به عهده دارد سوره سازد. در اینجا آتلانتیک گرانی قرین با توفیق نبوده است. با آنکه جهان از لحاظ اقتصادی چند قطبی است از جهت نظامی اساساً دو قطبی است زیرا اروپای غربی از نظر استراتژیکی متکی به آمریکا است.

در خلال دوره پس از جنگ، چشم انداز «چند قطبی بودن»، احساسات درهم و برهمی را در واشنگتن برانگیخته است. با گذر از حد فاصل بین یک اروپای غربی که پاندازه کافی قوی بوده و بتواند بعضی از بارهای آمریکا را بدوش بکشد و آن قدر نیز قدرتمند نباشد که با موضع رهبری آمریکا رقابت کند، آتلانتیک گرایان آمریکا و اروپای غربی خود را در پناه مفهوم «دوقطبی» قرار داده اند. اما یک قطب مساوی اروپائی واقعی نه به کمک نظامی آمریکا نیازمند است و نه فشارهای سیاسی را که توأم با آن می باشد طالب است. به همین دلیل واشنگتن نیز تمایل نخواهد داشت منابع کمیاب را صرف دفاع از یک قطب مساوی اروپائی کند. آمریکا همچنین ترجیح خواهد داد آن چنان سیاست خارجی را به مورد اجرا گذارد که از رعایت ملاحظات مربوط به اتحادیه فارغ باشد.

اگر واقع بین باشیم تفریض اختیارات با یک برجسب قیمت عملی نخواهد بود. چند قطبی بودن رقابت سیاسی و اقتصادی بین ایالات متحده آمریکا و